

[عبدالحسین طالعی<sup>۱</sup>]

### اشاره

«نشست علمی» به معنای عام آن، همزاد تاریخ علم است؛ یعنی پیشرفت دانش بدون این‌گونه نشست‌ها هرگز قابل تصور نبوده و نیست؛ اما تهیهٔ گزارش مکتوب از این نشست‌ها حکایت دیگر دارد. حتی امروز که دورهٔ محوریت ارتباطات و اطلاعات است، بسیاری از نشست‌های علمی برگزار می‌شود که جز معدودی افراد، کسی از آن‌ها آگاه نمی‌گردد. البته نتایج این جلسات، در بیان و تحلیل دانشوران، خود را می‌نمایاند؛ اما گزارش نشست‌ها - به ویژه گزارش مکتوب - را حلاوتی دیگر است که براهل نظر پوشیده نیست. بگذریم از فواید خاص آن، از جمله: دست‌یابی به تاریخ تطوّر دانش، پیشینهٔ بحث‌های آزاد و دیگر فوایدی که امروزه از آن‌ها تحت عنوان «مدیریت دانش» یاد می‌شود. شیرینی این‌گونه گزارش‌ها زمانی بیشتر می‌شود که گزارش مکتوب باشد، آن‌هم به دست یک گزارشگر دانشمند، به‌گونه‌ای که پس از گذشت بیش از هفت قرن، دست اول و تازه دستیاب شود؛ به‌گونه‌ای که با خواندن آن، حضور در شهری دانش خیز از سده‌های پیش را به خوبی احساس کنی. گزارش‌های خواجه رشیدالدین فضل‌الله از مجالس علمی که در حضور سلطان محمد خدابنده در سلطانیة زنجان برپا می‌شد، بخشی از اسناد افتخار پیشین عالم اسلام است که تاکنون کمتر بدان اشاره شده است.

در میان جنبه‌های مختلف اهمیت این گزارش‌ها کافی است به زمان آن‌ها توجه شود: سدهٔ هفتم و هشتم هجری / چهاردهم میلادی، یعنی زمانی که اروپا در دورهٔ ظلمت یا قرون وسطی به سر می‌برد و مالکان و زمامداران مطلق‌العنان دانش، ارباب کلیسا بودند، بدون اینکه امکان اعتراض یا حتی پرسشی از آن‌ها وجود می‌داشت. به این نکته بیفزاییم توجه و تأکید ویژهٔ خدابنده، سلطان شیعه‌مذهب وقت ایران، به ثبت و ضبط مکتوب این رویدادهای علمی.

خوشبختانه نسخهٔ اصل این گزارش‌ها به خط خواجه رشیدالدین باقی مانده که در سال ۱۳۷۱ شمسی به اهتمام دکتر رضا شعبانی تحت عنوان اسئله و اجوبهٔ رشیدی توسط

۱. عضو هیئت علمی دانشگاه قم Talei20@gmail.com

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان به چاپ رسیده است. جلد اول چاپ عکسی (فاکسیمیل) نسخه اصل خطی است؛ و جلد دوم، چاپ حروفی همان متون با حفظ ویژگی‌های املائی و انشائی اصل نسخه.

این مجموعه گران بها، خود محور پژوهش‌های متعدد تواند بود که اهل نظر را بدین مهم فرامی خوانم.

در این فرصت به مناسبت فرارسیدن ایام آسمانی غدیر خم، بازنویس یکی از این سلسله گزارش‌ها که مربوط به حدیث مدینه العلم است، به پیشگاه پژوهشیان پیشکش می‌شود.<sup>۱</sup>

این گزارش با همه ایجاز و اختصار، نکات مهمی در بردارد که با خواندن به دست می‌آید. نیک می‌دانیم که در این مورد، کتاب‌های مفصل و معتبر فراوانی موجود است؛ مانند مجلد مدینه العلم از کتاب کم نظیر عبقات الانوار، یادگار ماندگار علامه میرحامد حسین؛ و به تبع آن تلخیص عربی آن توسط آیه الله سید علی میلانی تحت عنوان نفحات الازهار و ترجمه فارسی آن با عنوان خلاصه عبقات الانوار - مجلد مدینه العلم.<sup>۲</sup>

رجوع به چنین منابعی، ایجاز این نوشتار را جبران می‌کند و پرسش‌های دیگر درباره حدیث مدینه العلم را پاسخ می‌گوید.

لذت معنوی نشستن بر خوانی علمی که دانشوران مخلص در هفت سده پیش گسترده‌اند، گوارایتان باد!

### مقدمه

روز جمعه بود، بیست و سوم ربیع الثانی ۷۱۰ قمری، یعنی پنجم مهر سال ۶۸۹ شمسی. در مسجد جامع سلطانیه حضور داشتیم. واعظ برفراز منبر بود و در حضور سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) در باب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام سخن می‌گفت. علاءالدین برخاست که اهل خراسان بود. او بسیار از واعظان می‌پرسید. این بار از واعظ ما پرسید:

۱. شرح حدیث انا مدینه العلم و علی باب‌ها، برگ ۱۳۴ تا ۱۳۷ از نسخه اصل و متن حروفی آن در جلد دوم صفحات ۲۴۹ تا ۲۵۵.

۲. ترجمه فارسی محمد باقر محبوب القلوب، ویراسته نگارنده سطور. تهران، نیا، ۱۳۹۰.

«پیامبر فرموده است: «انا مدینه العلم و علیّ بابها»؛ هر شهری به دیوار و سقف و زمین نیاز دارد، همان‌گونه که به دراحتیاج دارد. امیرالمؤمنین در شهر علم است، پس زمین و سقف و دیوار آن کیست؟» علاءالدین این پرسید و نشست. واعظ در پاسخ، چند کلمه مختصر گفت و از آن بحث گذشت.

### تذکر سلطان محمد خدا بنده

سلطان محمد اشاره کرد که واعظان باید به پرسش‌ها پاسخ کامل دهند؛ یعنی اگر آن پرسش بی‌وجه بوده، توضیح دهند؛ و اگر پرسشی درست است، پاسخ گویا دهند. خدا بنده به همین مناسبت مطالبی درباره‌ی وظایف واعظان بیان کرد. سلطان پس از سخنان خود اشاره کرد که این پرسش را به زبان عربی برگردانند تا علامه حلی که در مجلس حاضر بود بدان پاسخ گوید.

### پاسخ کوتاه علامه حلی

علامه حلی توضیح داد: لفظ مدینه در اینجا مجاز است، یعنی به معنای حقیقی خود به کار نرفته است. معنای حقیقی آن، مجموعه‌ای است که بسیاری از اشیاء در آن جای می‌گیرد. چرا در اینجا از واژه مدینه بهره می‌برد؟ چون وجود مقدس پیامبر ﷺ جامع تمام علوم است. لفظ باب نیز مجاز است؛ یعنی فقط از طریق دروازه می‌توان وارد شهر شد، پس تنها از طریق امیر مؤمنان است که می‌توان به علوم پیامبر دست یافت.

### سخن خواجه نظام‌الدین عبدالملک

خدا بنده از نظام‌الدین عبدالملک پرسید: «تو در این باب چه می‌گویی؟» عبدالملک پاسخ داد: «این پرسش وجهی ندارد. پیامبر فرمود: «انا مدینه العلم». البته شهر، شامل دیوار و سقف و زمین نیز هست؛ اما این‌ها همه داخل شهر است. کلام پیامبر یعنی آنکه من بر تمام علوم احاطه دارم، اما ورود به این مجمع علوم امکان ندارد مگر آنکه از طریق دروازه وارد شهر شوند. آن در، امیر مؤمنان است، یعنی به حقایق علوم نبوی به واسطه او می‌توان رسید.»

### سخن سلطان

سلطان گفت: «روشن است که هر شهر اجزای مختلف دارد. اگر نیازی به یادآوری دیوار

و سقف و زمین نباشد، نیازی به یادآوری در نیز نیست. البته در، مهم تر از دیگر اجزا است؛ زیرا اگر شهر، دری گشوده نداشته باشد، بر فواید آن چگونه اطلاع یابند؟ و چگونه بدان ها دست یابند؟ و چگونه آن فواید را به جای دیگر انتقال دهند؟»

### اظهار نظر رشیدالدین فضل الله

چند روز گذشت. من، رشیدالدین فضل الله، به جهت درد پا، توفیق شرکت در جمعه و جماعت را نداشتم؛ و بعد از چند روز به حضور مجلس سلطانی رسیده بودم. رسم بر این است که گزارشی از این گونه جلسات را به امر سلطان می نویسم. وقتی به حضور رسیدم، به من امر فرمود که خلاصه مطالب آن روز را ثبت کنم. همچنین قرار شد هر چه در این موضوع به ذهنم می رسد در ادامه این گزارش بنویسم. بدین روی، کلام خود را در قالب یک مقدمه در سه فایده و یک پرسش و پاسخ می آورم.

### سه فایده مقدماتی

مقدمه شامل سه فایده است:

یکم: کسانی که این حدیث را می شنوند، یا بدان عقیده ندارند یا عقیده دارند. معتقدان نیز با عقیده به تمامیت حدیث دارند یا بخشی از آن را می پذیرند. تقریر و توضیح حدیث باید به گونه ای بیان شود که برای عقلای هر گروه قابل قبول باشد.

دوم: پیامبر فرمود: «أُوتِيَتْ جَوَامِعَ الْكَلِمِ»؛ کلمات جامع و فراگیر به من داده اند. نیز فرمود: «أَنَا أَفْصَحُ مَنْ نَطَقَ بِالضَّادِ»؛ من فصیح ترین کسی هستم که به عربی سخن گوید. لذا کلام حضرتش در بالاترین درجه فصاحت و بلاغت از نظر لفظ و معنا است. پس در اینجا نیز باید معنا چنان باشد که شائبه اعتراض بدان راه نیابد.

سوم: پاره ای از یک شیء نباید شخصی دیگر را باشد از آن نوع؛ و این مطلب روشن است.

### طرح نخستین پرسش

پس از این مقدمه اینک می پرسیم:

پیامبر فرموده اند: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا». باید این حدیث را به گونه ای تقریر کرد که

همه عقلا بپذیرند (فایده اول). در لفظ و معنای آن نیز نباید خلل باشد (فایده دوم). اینک جای طرح یک سؤال است: باب (در) جزیی از شهر است. پیامبر، خود را تمام شهر علم می‌نامد، پس جزیی از آن را نمی‌تواند به دیگری حواله کند. (فایده سوم). این‌گونه سخن گفتن درست نیست؛ و اگر درست باشد، فرد دیگری نیز می‌تواند خود را بخش دیگری از این شهر بداند، مثلاً دیوار یا سقف یا زمین آن؛ اما نشاید که بر حدیث نبوی که افصح الکلام است، جای شبهه باشد. پس پاسخ چیست؟

### پاسخ پرسش نخست

در جواب گوئیم: در سخنان پیامبر، اشتباهی نیست. تصور اشتباه به دلیل برداشت غلط از کلام آن جناب است. پیامبر چنین فرمود تا عقلا در دقایق آن بیندیشند و به اسرار آن برسند. پیامبر بارها به تعبیرات مختلف، امیرالمؤمنین علیه السلام را «نفس خود» دانسته و بدین صفت شناسانده است، از جمله:

آنجا که فرمود: «لحمک لحمی و دمک دمی»؛ (گوشت و خون امیر را گوشت و خون خود می‌دانند).

در رویداد مباحله، «انفسنا» یعنی نفس پیامبر و نفس علی - علیهما و آلهما السلام - که با هم اتحاد دارند.

پیامبر فرمود: «ان الله تعالی خلق الانبیاء من اشجار شتی و خلقنی و علیا من شجرة واحدة»؛ خدای تعالی تمام پیامبران را از درختان مختلف آفرید، اما من و علی را از یک درخت آفرید.

تعبیر «ساقی حوض کوثر» نیز همین معنی را می‌رساند.

حدیث منزلت «انت منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لابی بعدی» نیز بیانگر همین حقیقت است.

بدین روی، نفس او همچون نفس نبی است. پس اشتراک او در مدینه علم، صحیح تواند بود.

اما فرد دیگر را نرسد که ادعا کند جزیی از این شهر است؛ چون هیچ‌یک را چنین رتبت نیست که جان پیغمبر باشد.

## پرسش دوم

سؤال دیگر مطرح می‌شود: در حق دیگر صحابه چنین تعبیراتی نیامده، ولی احادیثی دیگر آمده که عظمت آن‌ها را نشان می‌دهد. درباره آن‌ها چه می‌گویید؟

## پاسخ به پرسش دوم

در پاسخ گوئیم: آنچه درباره امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، نشان می‌دهد که او خود داخل شهر است؛ اما دیگر تعبیرات مربوط به اشخاص دیگر - به فرض صحت - همه آن‌ها را در خارج از این شهر نشان می‌دهد.

البته هر چه تعلق به شهر دارد، در حد خود ارزش دارد؛ اما نسبت دادن «باب» قابل قیاس با نسبت‌های دیگر - به فرض صحت - نیست. کلام الهی که فرمود: «وأتوا البيوت من ابوابها» گواهی برای این مطلب است.

## توضیحی کوتاه در مورد جایگاه «باب» در شهر

هر شهر، کالاهای، تحفه‌ها و صنعت‌ها دارد، به ویژه آنچه اختصاصی آن شهر به شمار می‌آید. اگر آن‌ها را از شهر بیرون نیاورند، در وجود آن تردید نمی‌توان کرد. ولی فایده آن وقتی به دیگران می‌رسد که آن کالاهای، تحفه‌ها و صنعت‌ها را از شهر به بیرون برند تا مردم بیشتری از آن بهره‌گیرند.

این کار سامان نمی‌گیرد مگر آنکه آن‌ها را از دروازه بیرون برند و این تنها راه دستیابی دیگران به فواید این شهر است؛ و این است کلام الهی که فرمود: «وأتوا البيوت من ابوابها».

اینک می‌گوییم: برای دستیابی به علوم آسمانی و بی‌مانند پیامبر، هیچ راهی نیست جز ورود از دروازه شهر علم، یعنی قائم مقام پیامبر و نزدیک‌ترین فرد به حضرتش که او را «باب مدینه» نامید.